



چگونگی حضور مجردات در عالم / وحدت نفس، نمودی از وحدت حق

نفس چون مجرد است، جامع کمالات است و نه مجموع کمالات. یعنی «دیدن»، «شنیدن»، «دانستن» موجب کثرت ذاتی او نمی‌شود و لذا وحدت ذاتی دارد و به همین جهت هم شناخت نفس، موجب شناخت رب می‌شود.

نفس چون مجرد است، جامع کمالات است و نه مجموع کمالات. یعنی «دیدن»، «شنیدن»، «دانستن» موجب کثرت ذاتی او نمی‌شود و لذا وحدت ذاتی دارد و به همین جهت هم شناخت نفس، موجب شناخت رب می‌شود.

به گزارش خبرنگار مهر، متن زیر نوشتاری از اصغر طاهرزاده در کتاب «ده نکته ار معرفت نفس است» که بخش هشتم و نهم آن از نظر می‌گذرد. بخش های قبلی این یادداشت را می‌توانید از قسمت اخبار مرتبط ببینید. قسمت های بعدی این یادداشت نیز به تدریج منتشر خواهد شد.

نکته هشتم

چگونگی حضور مجردات در عالم

ماده مزاحم و مانع حضور مجرد در عالم ماده نیست، مثل حضور نفس در بدن که حضور مادی اعضا، مزاحم حضور و حاکمیت آن در بدن نیست، بلکه ماده مزاحم حضور ماده در ماده است. مثل جای گرفتن یک دست در بین سلول‌های دست دیگر، که محال است.

از مسائلی که معرفت به نفس برای ما روشن می‌کند این است که حکم حضور موجود مجرد در عالم، با حکم حضور پدیده‌های مادی، در عالم فرق دارد. به طوری که حضور مجردات همه جا هست بدون این که آن جایی که ماده هست جا برای حضور مجرد تنگ باشد. مثل حضور نفس در بدن که اعضای مادی بدن مانع حضور نفس مجرد در جای جای بدن نیستند. چرا که اصلاً مجرد از سنخ دیگر است و ماده است که مزاحم حضور ماده می‌شود.

وقتی روشن شد که ماده مانع حضور مجردات نمی‌تواند باشد، دیگر انتظار نداریم که در هنگام مرگ وسایل مادی توان مقابله با فرشته مرگ را داشته باشند و نیز با روشن شدن این مطلب، حضور ملائکه و خداوند در کل هستی برایمان معنی پیدا می‌کند که ما چه در درون اطاق باشیم و چه در کف دشت؛ حضور خداوند، حضوری خاص است و نمی‌توان گفت در فلان مکان، یا جای موجود مادی است و یا جای موجود مجرد، بلکه باید گفت: در عینی که یک مکان مادی است، موجود مجرد می‌تواند در آن مکان نیز حضور کامل و تمام داشته باشد. چون ماده مانع حضور مجرد نیست. پس نباید بگوییم خداوند در ماوراء عالم ماده هست و تصور کنیم بالای عالم ماده، جایی است که آنجا، جای مجردات و جای خدا است، بلکه در همه جا خداوند و ملائکه حضور دارند، بدون آن که عالم ماده مانع حضور آنها باشد، همچنان که نفس ما در همه جای تن ما حاضر است، بدون آن که تن ما، مانع حضور نفس ما باشد. [1]

از این نکته نیز نباید غفلت شود که هر قدر تجرد موجود شدیدتر باشد، حضورش شدیدتر است، و لذا همان طور که ماده مانع حضور مجردات اعم از ملائکه و خداوند در عالم ماده نیست، وجود ملائکه در عالم، مانع حضور خداوند در همان عالم نیست، چرا که تجرد خداوند مطلق است. پس این طور نیست که در عالم ملائکه که محل ظهور ملائکه است، خداوند حاضر نباشد، چرا که تجرد خداوند مطلق است، پس حضور حضرت حق هم در تمام مراتب هستی مطلق است.

نکته نهم

وحدت نفس، نمودی از وحدت حق

نفس چون مجرد است، جامع کمالات است و نه مجموع کمالات. یعنی «دیدن»، «شنیدن»، «دانستن» موجب کثرت ذاتی او نمی‌شود و لذا وحدت ذاتی دارد و به همین جهت هم شناخت نفس، موجب شناخت رب می‌شود. زیرا موجود مجرد در واقع هم سنخ با حق و جلوه نسبتاً کاملی از اوست. [2]

ما در عالم ماده با مجموعه‌ها روبه‌رو هستیم، مثلاً با مجموعه صندلی‌ها، و یا با هر صندلی که از مجموعه اجزاء تشکیل شده روبه‌رویم. ولی در عالم مجردات با جامع کمالات روبه‌رو هستیم، مثل نفس که هم شنونده است و هم گوینده و هم تعقل‌کننده، و با این همه یکی بیش نیست. یعنی کثرت کمالاتش آن را از وحدت خارج نمی‌کند و معنی جامع بودن همین است. و این که گفته می‌شود صفات خداوند مثل علیم و حیّ و سمیع بودن با ذاتش متحد است به همین معنی است که صفاتش او را از وحدت خارج نمی‌کند، چرا که او جامع کمالات و صفات است. مثل نور بی‌رنگ که وقتی از منشور عبور می‌کند؛ به هفت نور تقسیم می‌شود و این نشان می‌دهد که این هفت نور، در نور بی‌رنگ بود، ولی به صورت جامع. وقتی از منشور عبور کرد از هم جدا شد و به صورت مجموع در آمد، یعنی وقتی این نورها به صورت جامع بود، وحدت نور بی‌رنگ را به هم زده بود. صفات نفس هم، به همین صورت است که وحدت نفس را به هم نمی‌زند و صفات خداوند نیز به صورت جامع است و وحدت حق را به هم نمی‌زند.

وحدت ذاتی نفس: این که نفس وحدت ذاتی دارد و در واقع کثرت کمالاتش آن را از وحدت خارج نمی‌کند موجب می‌شود که

هر چیزی را که غیر خودش است به خوبی تحمل نکند چون ذات و حقیقتش در مقام وحدت و یگانگی است، حتی اگر ناخن شما از بدنتان تا حدی جدا شود و امید پیوستن آن به بدن از بین برود دیگر نفس نمی‌تواند وجود آن ناخن را تحمل کند و می‌خواهد آن را جدا کند، چون دوگانگی را حتی در بدنش نمی‌خواهد. در مورد پیوند اعضاء بدن انسانی به انسان دیگر همین مشکل هست که باید نفس عضو پیوندی را مثلاً کلیه را بپذیرد و آن را جزء خود بداند و گرنه آن را تدبیر نمی‌کند و به کار نمی‌گیرد و به همین جهت هم سعی می‌شود حتی‌الامکان شباهت‌هایی بین هردو بدن باشد و بعد هم مدتی با مصرف دارو، نفس را از توجه طبیعی به بدن منصرف می‌کنند تا آهسته‌آهسته به آن عضو جدید عادت کند. با این حال ممکن است بعد از یک سال یک مرتبه آن را پس بزنند. همه این عکس‌العمل‌ها ریشه در وحدت ذاتی نفس دارد که حتی غیر بدن خود را نمی‌خواهد، چون در موقع استفاده از بدن، بدنی را می‌خواهد که خودش ساخته و می‌تواند با آن تا حد ممکن اتحاد برقرار کند.^[۳]

نمونه‌ای از «ایجاد» و «خلق کردن»

از نکات با برکتی که در تاریخ تفکر بشر مورد توجه بوده است، مسئله ایجاد کثرت از وحدت است و این‌که چگونه عالم کثرت از ذات احدی خداوند صادر شده و رابطه آنها چگونه است. در این راستا نیز معرفت نفس به کمک ما می‌آید و از طریق نسبتاً ساده‌تر این مسئله گران‌سنگ را برای ما روشن می‌کند و لذا عرض می‌کنیم:

نفس نزول، موجب کثرت است و درجه وحدت هر مخلوقی، مربوط به درجه قرب او نسبت به خداوند است.^[۴]

از برکاتی که می‌توان در بحث معرفت نفس پیگیری نمود؛ کشف رابطه کثرت‌ها نسبت به مقام ذات احدی است.

بهترین مثالی که می‌تواند روشن‌کننده صدور و نسبت صدوری کثرات از نفس رحمانی^[۵] و همچنین روشن‌کننده وحدت نفس رحمانی با اجزاء عالم باشد، مثالی است که در نفس انسان وجود دارد.

شما وقتی یک مطلب علمی را می‌دانید ولی قصد بیان آن را ندارید، در این مرحله تصور خاصی از کلمات و جملاتی که باید به‌وسیله آنها مطلب علمی‌تان را بیان کنید، در ذهن ندارید یا حتی ترتیبی را که در استدلال به صورت صغری و کبری باید رعایت کنید، در ذهن ندارید. بدیهی است که در این مرحله حتی هیچ اراده‌ای برای تحرک زبان و بیان الفاظ ندارید. یعنی در این مرحله هنوز الفاظی که آن مطلب علمی را بیان می‌کنند به صورت پدیده طبیعی موجود نمی‌باشند.

ولی وقتی خواستید آن مطلب علمی را مطرح کنید به‌خوبی مقدمات بیان مطلب را در ذهن خود ایجاد کرده و از آن پس همان مطلب را به صورت کلمات و الفاظ طبیعی اظهار می‌کنید.

شما چون این آمادگی را در خود می‌بینید، تفهیم مطلب را با حفظ مراتب فوق آغاز می‌کنید. مقدمات عقلی برهان را در عقل خود در نظر گرفته و الفاظ ذهنی‌ای را که بیان‌کننده آن مقدمات علمی هستند در ذهن و خیال خود ترسیم می‌کنید و پس از آن، الفاظ مادی و طبیعی را پدید می‌آورید. یعنی آن معنای عقلی که در نفس شما از قبل به صورت اجمال وجود داشت؛ پس از ملاحظه تفصیلی، علت پیدایش تصورات خیالی گشته و این تصورات خیالی نیز موجب ایجاد الفاظ طبیعی شده‌اند. پس رابطه ملکه علمی با تصورات ذهنی و الفاظ طبیعی مربوط به آن، یک رابطه علمی صدوری و ایجاد است. به این معنا که هستی و وجود آنها متکی به هستی آن معنای عقلی بوده و از ناحیه آن معنا، افاضه و صادر شده و نزول یافته‌اند.

نمونه‌ای از ربط عالم خلق با عالم امر: آنچه پیوستگی و ربط این تصورات خیالی و الفاظ طبیعی را با آن معنای عقلی به‌خوبی روشن می‌کند، این حقیقت است که اگر شما در ضمن صحبت، آن ملکه عقلی خود را به یکباره از دست بدهید همه تصورات و الفاظ شما از نظم و روال عقلی خود خارج می‌شود و از بیان ادامه مطلب باز می‌مانید.

از طرفی این الفاظ که از خزینه عقلی شما صادر می‌شود، مثل صادر شدن قطرات باران از ابر نیست که پس از مدتی خزینه آن یعنی ابر از بین برود (چون ریزش باران به‌طور تجافی است و نه تجلی) اما خزینه عقلی که معانی خیالی و لفظی از آن صادر می‌شود، هرگز کاستی نمی‌پذیرد و شما پس از بیان یک معنای علمی، فاقد آن معنا نمی‌شوید، حتی اگر هزار بار آن مطلب علمی را بیان کنید هیچ اندازه از منبع آن کاسته نمی‌شود، چون صدور آن به صورت تجلی است و نه تجافی.

از طرفی آن ملکه علمی با مظاهر گوناگون خود در صورت خیالی و لفظی، دارای یک وحدت حقیقی است و چون رابطه بین آن معنی و لفظ مربوط به آن معنی، یک رابطه حقیقی است و واقعاً بین آنها وحدت جاری است، وقتی هم کسی آن الفاظ را شنید، همان معنا را که مورد نظر شماست می‌فهمد، درحالی‌که وقتی به صورت تجافی از مبداء خود صادر شده باشد دیگر چنین وحدتی بین شیء و مبداء آن حاکم نیست.

و این حالت بین نفس و صورت ذهنی و صورت الفاظ آن شبیه نسبت صدوری و ایجاد نفس رحمانی با اجزاء عالم است و شاهد گویایی برای اظهار کیفیت وحدتی است که در مراتب مختلف فیض منبسط و نفس رحمانی وجود دارد.^[۶] کیفیت صدور کثرت از وحدت، ما را متوجه این نکته می‌نماید که فیض منبسط با کیفیت وحدتی که دارد، واحد حقیقی بودن جهان را تضمین می‌کند، چون در تمام مراتب ظهور، وحدت حقیقی حاضر است و این ظهورات نه تنها معلول نفس رحمانی است، بلکه مانع حضور نفس رحمانی در سرتاسر عالم ظهور، نمی‌باشد.

۱- عین این چنین حضوری برای وجود مقدس امام‌زمان «عجل‌الله‌تعالی‌فرجه» هست که به جهت مقام و درجه وجودی که دارند و این‌که مقامشان، مقام واسطه فیض است، و از نظر مقام از ملائکه بالاترند، در همه جا حاضرند و هر جا هر طور نظر کنند، حضور دارند و چون تجردشان از ملائکه هم شدیدتر است، در هر مجلسی از همه اعضاء آن مجلس در همان مجلس، حاضرترند، در عینی که در همان لحظه در همه مجالس حاضرند و آن هم حضوری شدیدتر از همه اعضاء آن مجالس (برای تعقیب این

موضوع می‌توانید به نوشتار « نحوه حضور حضرت حجت (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه) در هستی » رجوع بفرمایید).

۲- قرآن در آیه ۱۱ سوره شوری می‌فرماید: « لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ » یعنی برای خدا مثل و مانندی که در عرض خدا باشد، وجود ندارد. ولی در آیه ۶۰ سوره نحل می‌فرماید: « وَ لِلّٰهِ الْمَثَلُ الْاَعْلٰی وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ » یعنی برای خدا مثل و نمونه اعلی وجود دارد که بتواند نمونه‌ای از کمالات او را به نمایش بگذارد. این است که نفس انسان را می‌توان به‌عنوان مثال خدا مورد توجه قرار داد.

۳- در همین راستا است که اندیشمندان « تناسخ » را محال می‌دانند و ثابت می‌کنند هرگز نمی‌شود انسانی که مرده است و بدن خود را رها کرده‌است، باز به دنیا برگردد و در بدن دیگری برود و ادامه حیات بدهد، چراکه نفس انسان فقط با بدن خود می‌تواند وحدت ایجاد کند. (در رابطه با دلایل ابطال تناسخ می‌توانید به فصل نهم کتاب « معرفت‌النفس والحشر » از همین نویسنده رجوع فرمایید)

۴- در بحث‌های قبل عرض شد؛ جامعیت، مخصوص موجود مجرد است. پس هرچقدر موجود مجردتر باشد، درجه جامعیت یا وحدتش شدیدتر است و لذا درجه قرب به خدا موجب درجه بیشتر وحدت خواهد شد.

۵- یعنی حضور گسترده حق در عالم هستی

۶- در متون دینی و عقلی ما روشن و مبرهن شده‌است که عالم جبروت یا عالم عقل و یا عرش از عالم لاهوت یا عالم الهی صادر شده و عالم ملکوت نیز از عالم جبروت صادر گشته و عالم ناسوت یا عالم ماده و یا ارض از عالم ملکوت صادر شده است. با دقت در رابطه بین عقل و ذهن و لفظ می‌توان به این نکته ارزشمند پی‌برد.